



E-ISSN: 2706-8927
 P-ISSN: 2706-8919
www.allstudyjournal.com
 IJAAS 2021; 3(4): 30-36
 Received: 16-04-2021
 Accepted: 23-06-2021

عبدالصبور صالح، میرویس شمال

ویژه‌گی‌های شعر پایداری در شعر معاصر فارسی (با تکیه بر اشعار نجیب بارور)

DOI: <https://doi.org/10.33545/27068919.2021.v3.i4a.631>

عبدالصبور صالح
 عضو کادر علمی دبیرانتمنت فارسی
 پوهنتون تعلیم و تربیه کابل

میرویس شمال
 عضو کادر علمی دبیرانتمنت فارسی
 پوهنتون تعلیم و تربیه کابل

چکیده

به نگاهی ادبیات و شعر پایداری عمری به دازنای تاریخ هستی، دارد و این بدان معنی است که هرگذا انسان با موانع‌های از جمله سد آزادی رویو میشود و احساس اسارت و نازادی و عدم آزادی در سخن، عدم آزادی در بیان و صورت بیان، عدم آزادی در ارایه تفکر و انتخاب‌ها و ارزش‌هایش می‌بیند، در واقع راهی برای پایداری و سد شکنی جستجو میکند و این در واقع از نخستین ایجادیات بشری از نوع پایداری آغاز می‌شود؛ چنانکه این گونه ایجادیات در واقع به نحوی سدی است برای گسترش آن، وسعت آن قلمرو ایجاد و ارایه دقیق از آرزو و امیال.

بارور شاعر بیست که سرشت و سرنوشت شعر در وجودش همچون خون می‌جوشد و موج می‌زند و صورت پایداری می‌یابد. این شاعر و شخص شخیص ویژگی‌های پایداری شعرش به وسعت فرهنگ فارسی مانند است و هر سخنش، شعر بیست پایدار، مانا و پویا که لبه‌اش بر مهاجمان و متجاوزان و کوتاه اندیشان نابخرد، سمت‌دهی می‌شود.

میهن‌دوستی، نماد پردازی، مهاجرت‌زدگی، همانندی به آرزوگان گذشته، چشم‌آموید به آزادی، هم‌صدایی و یک‌صدایی برای آزادی، ستم‌سنیزی، تقدیس ارزش‌ها، تکریم انقلابیون، ستیز با متجاوزین و وحدت طلبی را در یک دید کلی و نسبتاً سریع در سخن و شعر بارور می‌توانیم از ویژگی‌های پایداری آن دانست.

باری در این پژوهش به آن ویژگی‌ها با ذکر نمونه‌های شعری، پرداخته است؛ چنان‌چه زبان بارور، ساده سلیس و روان به زیبایی سعادت و فردوسی بزرگ، و از سوی زبان شعر خود روشن‌گر و روشن‌تر از آن است که توضیح بشود؛ اکثراً را الزام به توضیح نمی‌دانیم همین بس که بخوانیم.

کلید واژه: نجیب بارور، شعر پایداری، ادبیات پایداری، شعر معاصر افغانستان.

مقدمه

به گواهی روایت‌های شفاهی و کتبی تاریخ، جهان گواه ستیز، نبردها و قامت‌افزازی‌های، عدالت خواهانه و دادخواهانه میان ملت‌ها و سرزمین‌ها بوده، این قامت‌افزازی‌ها هنوز هم ادامه دارد، چنان‌که وسعت ارزش‌ها برای قامت‌افزازی‌ها، وسیع‌تر از گذشته است، با این حالت روش این دادخواهی نیز تمایز دارد با آنچه در گذشته بوده است؛ جامطلبی‌های نابخردانه، سلطه جوی، خویش‌نخواهی، دگرخواهی، حاکمیت غریضه حیوانی بر منطق و خرد، از علت‌های بروز این حالت می‌تواند باشد.

این قامت‌افزازی‌های دادخواهانه با جان فشانی‌های فراوان ره‌روان راه روشنایی و با جاری شدن نهرهای خون، بلند شدن درفش دادخواهی ملت‌ها را در پی‌داشته و تا به کرسی نشاندن داد و جلوگیری از بیداد، قامت‌افراشتند، ایستادند، نه گفتن و دفاع کردند.

وقایع مهم تاریخ ساز ملت‌ها که با سرشت و سرنوشت آن‌ها گره خورده است به گونه گسترده، لایه‌های هستی آن ملت‌ها را هستی می‌بخشد.

ادبیات به‌ویژه شعر، آینه تمام‌نمای هستی ملت‌ها و هویت آن‌ها است، که لایه‌های پوشیده و پنهان و آرزوهای در گلو خفته، امیدهای در قفس تنیده، جور و ستیز نا شنیده و ناگفته و آزادی‌خواهی را بازتاب می‌دهد. ایجادیات پایداری به ویژه شعر پایداری با پیدایش نخستین ایجادیات اثری و هنری، صورت هستی گرفت. و این ایجادیات همیشه گلوی برای دادخواهی به علت ستیز با این فرهنگ به وسعت هستی پاری بوده است.

مختصر نگاهی بر زندگی نجیب بارور

بارور شاعر بیست به وسعت عظمت پنجشیر و کوه‌های هندوکش و زاده (1362) استان پنجشیر است، آموزش‌های مقطعات تحصیلی را الی درجه کارشناسی در رشته علوم سیاسی در کابل سپری نمود.

او وظایف رسمی و غیر رسمی را در اداره‌های "وزارت تجارت و صنایع"، "کانون علمی و تحقیقات اسلامی افغانستان"، "فصل‌نامه علمی الارشاد" مشاوریت فرهنگی "ریاست اجراییه جمهوری اسلامی افغانستان" و ریاست فرهنگی "بنیاد مارشال" عهده دار بوده است.

شعر در سرشت و سرنوشت شاعر فوران دارد، بس عظیم، و اخیراً با مفهیم "وحدت فارسی زبانان"، "هم‌گرایی فرهنگی" و "مفاهیم پایداری" در سروده‌هایش در حوزه فارسی، فارسی‌دوستان و فارسی‌پژوهان، محبوبیت ویژه اختیار نموده است و این محبوبیت روز افزون است و تا باد چنان می‌باید و باد.

از او کتاب‌های، «نام دیگر کابل»، «سه عکس جدا افتاده»، «هندوکش بی اقتدار»، «مرزها دیگر اساس دوری ما نیستند» اقبال و زیور نشر یافته است.

Corresponding Author:

عبدالصبور صالح
 عضو کادر علمی دبیرانتمنت فارسی
 پوهنتون تعلیم و تربیه کابل

نگاهی بر چستی مقوله پایداری

پایداری یا همانا مقاومت؛ نیز از شمار واژه‌گان پرکاربرد و روزمره پاری زبانان است.

یافشاری، ایستادهگی و پایداری، واژه‌های برابر یا معادل این واژه در زبان پارسی می‌باشند که امروزه واژه پایداری هم تا اندازه‌های مورد کاربرد پیدا کرده و در نزد پارسی زبانان جا افتاده شده است علی‌اکبر دهخدا، در واژنامه بزرگ خویش، ذیل واژه مقاومت، می‌نویسد: "یافشاری، ایستادهگی، استقامت و پایداری" مقاومت و پایداری مفهوم مطلق است که در زمینه پدیده‌های و مقوله‌های گوناگون اجتماعی به کار برده شده و به آن پدیده‌ها رنگوبوی خاص معنایی می‌بخشد، گاه مقاومت و پایداری در زمینه‌های سیاست جلوه گر می‌شود و گاهی هم، در بستر ادبیات و فرهنگ و مسایل دیگر اجتماعی جای گرفته و خودش را به نمایش می‌گذارد.

با نگاهی به صورت کلیت به این مقوله، مقاومت و پایداری در بردارنده دو مفهوم می‌تواند باشد، نخست گونه‌ی جان فشانی و ایستادهگی در برابر همه آن چیزهایی است که آدمی آن‌ها را ناپسند می‌شمارد و می‌خواهد از زندگی خود خارج سازد و دو دیگر یا فشاری بر دفاع از تمام چیزهایی که انسان با معیارهای گوناگون، آن را مفید دانسته و احساس می‌کند که با حذف آن، زندگی‌اش بی‌ارزش خواهد شد.

مقاومت در بخش‌های مختلف، زندگی بشری، به هر مفهومی که باشد چه به‌مفهوم برون سازی ارزش‌های ناپسند از زندگی و چه به‌معنی حفظ ارزش‌های پسندیده زندگی نیازمند مبارزات پی‌گیر و خسته‌گی ناپذیره به‌شیوه‌های گوناگون آن از فکری و زبانی تا نبردهای مسلحانه است.

چپستی ادبیات پایداری

هرچند تعریف‌ها، بیان‌گر ویژه گی‌های ادبیات پایداری است؛ اما ناقص است چنان‌که هر روز بر وسعت این دایره افزوده می‌شود و لایه‌های جدیدی از آن، رو می‌شود؛ اما شناخت و بیانی را که آقای محمد رضا سنگری درخور تعریف مقوله ادبیات پایداری ارایه کرده است، منطقی به نظر می‌رسد، "عنوان ادبیات پایداری معمولاً به آثاری اطلاق می‌شود که تحت تأثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی یا خارجی، نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی یا پای‌گاه‌های قدرت، غصب قدرت و سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی و... شکل می‌گیرند؛ بنابراین جان مایه این آثار مبارزه با میدان داخلی با تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ایستادهگی در برابر جریان‌های ضد آزادی است." (5، 45)

داکتر فاطمه مدرسی استاد دانش‌گاه ارومیه ایران، در پژوهشی پیرامون شعر مقاومت دیدگاه داکتر رضا اسماعیلی را به این گونه نقل می‌کند: "شعر مقاومت به مفهوم عام کلمه به شعری اطلاق می‌شود که صرف نظر از قلمروهای ایدئولوژیک، به ستایش حرکت‌های جمعی مردم برای رسیدن به آرمان‌هایی که حکومت‌ها مانع تحقق آن‌ها شده اند، می‌پردازد. به‌اساس این تعریف، شعر مقاومت پیش از آن که ریشه در قلمروهای دینی و مذهبی داشته باشد نسب خود را به اعتقادات سیاسی می‌رساند." (9، 254 - 255)

ادبیات مقاومت به شعرها، داستان‌ها، نمایش‌نامه‌ها، سروده‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌هایی گفته می‌شود که در دوران خاصی از تاریخ ملتی یا قومی به وجود می‌آید و هدف آن ایجاد روحیه مبارزه و پایداری می‌شود. گاهی از حیطة ادبیات قومی و ملی بیرون برآمده و در شمار شاهکارهای ادبیات جهانی، ماندگار می‌شوند. این نوع ادبیات به شرح و بیان مبارزه، پایداری، از جان گذشته‌گی، درد و رنج مردم مبارز در جهت به‌دست آوردن آزادی، استقلال و رسیدن به برابری و از بین بردن جور و ستم و کوتاه کردن دست اشغال‌گران از سرزمین‌های نیاکانی و دفاع از فرهنگ و سنت‌های قومی و حمایت از باورهای مردم یک سرزمین می‌پردازد که از سوی پیش‌روان فکری جامعه به وجود آمده و هدفش جلوگیری از انحراف در ادبیات و تکامل تدریجی آن است. (4، 211-212)

به‌همین گونه ادبیات مقاومت، در واقع بازتاب دهنده وجدان جمعی یک ملت است. ملتی که اختناق و استبداد اجتماعی، مردم آن را در مضیقه قرار داده است. ملتی که آزادی، حقوق مدنی و اجتماعی، ارزش‌مندی و شایسته سالاری هم‌چون قندیل‌های شکسته، بر رواق فراموشی و چشم‌پوشی سپرده می‌شود. (7، 371)

ادبیات مقاومت در سطح جهانی به گونه مشترک، در برگیرنده موضوعات گوناگون در زمینه‌های مختلف می‌باشد؛ ستم ستیزی، تشویق و برانگیختن مردم به مقاومت، میهن‌دوستی، صلح و مهرورزی، عدالت محوری، مهرورزی، قداست آزادی، تقدیس آزاده‌گان، گرمی داشت شکوه گذشته و مردمی بودن از ویژه گی‌ها و عناصر مشترک ادبیات پایداری در گسترده جهانی می‌تواند باشد (4، 212)

این ایجادیات، در برابر رژیم‌های ستمگر و گروه‌های نابخرد عجول متجاوز صورت هستی می‌یابد و می‌باید، با این وجود ایجادیات پایداری مردمی است که خواسته‌های جمعی ملت را مطرح می‌کند و بازتاب دردها، ایثارگری‌ها، جان‌بازی‌ها و امیدها و رضایت و نارضایتی‌های ملت‌ها را هنگام مبارزات شان در برابر ستم و استبداد، به زبان خود مردم شکل می‌دهد.

آزادی معجون سرشت و سرنوشت انسان خردمند با هویت است که از بو پیدایش تا روز مرگ در وجودش سرشته شده است باری پیدایش ادبیات به ویژه شعر پایداری عمری به وسعت هستی انسان می‌یابد، در حقیقت آزادی با همه مفاهیم مثبت آن در سرشت انسان‌ها عجین شده است و همچنان آزادی در خون و رگ و پوست شمار زیادی از انسان‌ها، جا گرفته است که تا پای جان برای به دست آوردن آن به مبارزه بر می‌خیزند.

هرگاه کسی با جماعتی بخواد آزادی و آزادهگی دیگری را، لطمه وارد نماید، این جاست که با «نه» گفتن‌ها و مقاومت‌ها روبه رو می‌شوند. باتوجه به این یادکرد، گفته می‌توانیم که خفقان آزادی در اجتماع، سبب پیدایش مقاومت‌ها می‌گردد و این مقاومت‌ها، در هر عرصه زندهگی به شمول شعر و ادبیات بازتاب پیدا می‌کنند.

شعر مقاومت از ژانرهای مهم ادبی بوده که پیشتر از طرف ملت‌ها، در برابر استبدادگران، استعمارگران و استعمارگران زمان شکل می‌گیرد، و از ژانرهای مهیجی است که در ادبیات، ملت‌های مختلف دارای پیشینه‌های متفاوتی است شعر مقاومت به گونه‌ی بازتاب دهنده نبردها است که میان حق و باطل و ستمگر، استعمارگر و آزادی‌خواه، مردمان بومی و بیگانه و متجاوز برای تامین دادگری و عدالت در میان اجتماع انسانی شکل هستی گرفته است. قسمی که همه نیک می‌دانیم نبرد میان حق و باطل، ظالم و مظلوم در میان جامعه بشری، از روزگاران فرزندان حضرت آدم (هابیل و قابیل) آغاز شده و تا روزگاران پس از ما؛ نیز ادامه خواهد داشت. اگر از این دیده به تاریخ شعر مقاومت نگرسته شود، چنان‌چه شعر پدیده اجتماعی است می‌توان گفت که شعر مقاومت عمری به دارانزای ادبیات ملت‌ها روزی در روزگاران باستان دارد.

رونق ادبیات مقاومت، دامنه آن و گستردهگی آن وابسته به گونه وقوع درگیری - تهاجم است، پدیده‌های تهاجمی چنان‌که گسترده و پیچیده و بیشتر باشد، هستی تهاجم و مقاومت، پرمودتر خواهد بود.

پس از جنگ و درگیری و پدیده مقاومت، نوبت به ادبیات مقاومت می‌رسد، تا ملت‌ها به واسطه آن بتوانند، اندیشه‌ها، از خود گذشته‌گی‌ها و مفاخر تاریخی خویش را درآینه ادبیات نشان دهند پس به دنبال تهاجم، مردم یک سرزمین، به‌واسطه غریزه وطن دوستی موضوع پایداری و مقاومت را در پیش می‌گیرند و در این میان ادیان و شاعران نقش پررنگ‌تری در پیدایش ادبیات مقاومت دارند و از اتفاقات و وقایع برای تشویق و تشجیع مردم، به‌نجات و دفاع از ارزش‌های ملی و دینی در برابر مهاجمانی که در پی تحمیل قدرت خود هستند، استفاده می‌کنند.

نخستین نمودهای مقاومت انسان‌ها در ادبیات را می‌توان در اسطوره‌ها و حماسه‌های ادبی دید، چنان‌که در ادبیات یونان مفهوم اسطوره با مصایب و سختی‌هایی که در برابر اقوام کهن گذشته است، گره خورده است (6، 129) ادبیات مقاومت در دوره‌های گوناگون تاریخی ملت‌های جهان وجود داشته است، چنان‌که در ادبیات عربی، مقاومت به طور آشکار در شعر جاهلی عرب در برابر شرایط سخت طبیعی، جنگ، با امپراطوری ایران و روم و رومیاری با اغنیا که از حال نیارمدان خبر نداشتند. از جمله مضامین شهر پایداری در دوره جاهلی عرب است، موج می‌زند (6، 129 - 130) شاید مقاومت، یکی از انگیزه‌های مهم پیدایش شعر عربی بوده، شاعر قدیم عرب بر علاوه بر بازگو کردن ویژهگی‌های خوب قوم خویش، زبانش هم‌چون ابزاری دفاعی می‌دانست (8، 415)

باری، تاریخ پیدایش پیوند ادبیات و شعر مقاومت پس از اسلام به‌گونه جدی به در سرشت و سرنوشت شعر فارسی در سرزمین خراسان؛ بر می‌گردد به پیدایش اسلام، گرویدن گروه‌ها و طیف‌های مختلف مردم به این آیین، آشنایی و نگاه به پدیده‌های گوناگون زندهگی بشری، چون آزادی و اسارت، حق و باطل، شهید و شهادت، خوب و بد، جهاد و مجاهدت، با ژرف‌نگری در این باره گفته می‌توانیم که شعر مقاومت در قلمرو فارسی آن روز در درازنای تاریخ، در برگیر آثاری است که بازتاب دهنده ایستادهگی و مبارزه خراسانیان، در برابر متجاوزان و استبدادگران، برای پیاده کردن قانون اسلامی "احیانا عربی زیر چتراسلامی" هستی پذیرفته است.

یکی از ابعاد مهم شعر مقاومت بیان کردن موضع حق طلبانه است، شمار زیادی از ملت‌های جهان در فراز و فرود زندهگی و تاریخ خود مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفته اند که بدون شک، هیچ ملتی نمی‌تواند استبداد و تجاوز را تاب آورد. در آغاز تهاجم و یا هم مدتی پس از آن، جنبش‌های آزادی‌خواهی در بخش‌های مختلف زندهگی اجتماعی که شامل فرهنگ و ادبیات نیز می‌شود فراراه آن، شکل گرفته و به‌پیدایش و به‌وجود آمدن مقاومت‌ها در برابر استعمارگران می‌شود.

محدود کردن ادبیات مقاومت و پایداری به ادبیات جنگ، نگاهی با اعتبار علمی و منطقی به نظر نمی‌رسد. ادبیات مقاومت و پایداری گاه چنان حوزه وسیعی را در بر می‌گیرد که پایداری انسان در برابر همه عناصری را شامل می‌شود که آینه هستی آن ملت است؛ چنان‌که حکومت‌های بیگانه و غاصب اندیشه‌ها، باورها، خواسته‌ها، آرزوها، کشش‌ها، کشمکش‌ها و ادبیات

پایداری هر ملت دارای شناسنامه تاریخی و اقلیمی خاصی است؛ اما می‌تواند جهان شمول باشد، یعنی می‌تواند فرامکان، فراماطب، فرازمان و فرازبان باشد (3، 126)

به صورت کلی نخستین عرصه ظهور و بروز ادبیات مقاومت با ادبیات پایداری، با جلوه‌های کامل آن، ادبیات حماسی می‌باشد؛ گونه‌های ادب پایداری در حماسه، متنوع و متعدد است؛ زیرا پایه اصلی و واقعی حماسه، شرح دلاوری‌ها و جنگ‌های یک ملت در درازنای تاریخ اسطوره‌ای، پهلوانی، تاریخی و شبه تاریخی است (4، 221 - 222)

آفرینش‌گر ادبیات مقاومت «شاعر و نویسنده مقاومت را و مقاومت نویسنده» در آثار خود به دنبال زبانی برای گفت‌گو با همه مردم جهان، به ویژه هم‌زبانان خود است. مردمی که طعم تلخ جنگ را چشیده اند و جنگ و مقاومت را تجربه کرده اند (1، 83)

آثاری از این دست، چه به گونه نوشته شده و چه نانوشته شده، چه منظوم و چه منثور، آینه‌ی دردها و مظلومیت‌های مردمانی هستند که قربانی نظام‌های استبدادی شده اند و در تلاش رهایی و انتقام جویی از استبدادگران هستند.

ویژه گی‌های شعر پایداری

تعیین دقیق مشخصه‌های ادبیات پایداری ویژگی‌ها و ارایه‌ی معیارهای علمی برای تعیین این ویژگی‌ها امری بسیار ضروری است. به باور دکتر کافی ویژگی‌های مشترک شعر مقاومت در ادبیات خراسان و جهان: «ستم ستیزی، میهن دوستی، تحریض به مقاومت، صلح جویی و مهرورزی، تقدیس آزادی و آزادی، تکریم از انقلابیون تاریخ، تطبیق تاریخ (تلمیح و تلویح به گذشته و همانند سازی و یاد کرد گذشته)» است که این خود می‌تواند بازگویی برخی از ویژگی‌های شعر پایداری در ادبیات فارسی باشد.

به‌باور پروتو نادری شعر پایداری، دعوت‌گر است به مبارزه در برابر استبداد و تجاوز، شعر است آینه وار که بیان‌گر سیما و اهداف نیروی متجاوز را در خویش جلوه می‌دهد و آنرا برای مقاومت‌گران به‌نمایش می‌گذارد، این شعر مظلومیت مردم معنکس و امیدبخش است برای رهایی از این حالت (2، 1399: 15).

باری شعری با محوریت انسانی، رسایی اهداف آزاده‌گی، آرمان‌گرایی، سیاسی بودن و هم‌آغوشی و معجون از سیاست و پیوند های اجتماعی و "نه" گفتن در برابر نیروی متجاوز را نیز از ویژگی‌های شعر پایداری می‌داند (2، 1399: 16).

سوی بر این، می‌توان ویژگی‌های دیگری را؛ نیز بر شمرده؛ از جمله این که این ادبیات غالباً جریانی شعر با محوریت عدالت، واقع گرایی، ایجاداتی مردمی به گونه که آینه ایست از وضع دقیق ایشان، وضعی که دارد هستی را شان به آتش استبداد می‌کشد، شعر است معترض در برابر بی عدالتی و شعر است هدف‌مند و روشن‌گر و آگاهی ساز، که به پاره این از ویژگی‌ها با توجه به ذکر نمونه شعری اکتفا می‌کنیم.

بارور شاعر است به مفهوم دقیق کلمه؛ پایدار و شعرش معجون است از درک عمیق این فرهنگ‌گستر و پایداری بر ضد مهاجمان و متجاوزان آزاد، ارزش‌ها، باورها و هویت این کهن بیخ، این شخص شخیص شعر معاصر افغانستان، امید است بر نامیدی‌ها، درفش آزادی است برای آزاده‌گان، روحی است برای دمیدن دوباره سبز شدن، آوایی است هستی بخش و آینه‌ی است هویت نمای خراسان.

میهن دوستی

وقتی سخن از میهن‌دوستی، حماسه، جان‌فشانی و جان‌بازی به میان می‌آید؛ ناگاه شه‌نامه حضرت فردوسی خراسانی بر جان و روح حضور و ظهور می‌کند، آن‌گاه که می‌گوید؛

« همه سر به سر تن به کوش دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم
چو کشور (ایران) مباد تن من مباد
بر این بوم و بر زنده یک تن مباد»

اما این کشور، این هستی، این هویت، این سنگر به وسعت هندوکش، این مادر فروشی نیست؛ وطنی که حب آن مظهر ایمان است، وطنی که از سنگ سنگ‌اش و از صخره صخره‌اش نعره‌های آزادی و رادمرد طنین افکن است، باید تاج برده‌گی را برداشت و ناخلف نباید بود.

بر دار تاج بردگی را! سر فروشی نیست¹
بر دشمن هندوکشان سنگر فروشی نیست
ای غافل از حب الوطن، ای فارغ از ایمان
ای ناخلف، ای ناخلف، مادر فروشی نیست

تمامی شعرها از صفحه فیسبوک شخص شخیص شاعر گرفته شده است.¹

از صخره هایش نعره آزادی خیزد
یک مشت خاکش با دامن گوهر، فروشی نیست
این باغ اگر ویرانه یا آتش به دامن است
کاجش فروشی نیست، نیلوفر فروشی نیست
کابوس‌های کهنه ات را می‌بری در گور
این پرچم این تاریخ و این کشور فروشی نیست
(بارور)

اما وقتی شاعر تنها می‌ماند و مبارز می‌طلبد، مقاومت‌کننده می‌خواهد، کوه بابا، هندوکش، حب‌الوطن و بانگ انال‌الحق را به مدد می‌خواهد تا روح شود، استواری بخشد، اقتدار شود، پیش‌گاه شود برای آزادی، برضد تجاوزگر پنجابی و این سروده، دقیقاً روز هابست که نیروی متجاوز پنجابی - پاکستانی بر خاک پنجشیر متجاوزکارانه، گام می‌زند؛ اما بارور سرود آزاده‌گی، سرود مقاومت و پایداری می‌سرود و درد، رنج، امید و آزادی میهنش را، این سرزمین سوخته را می‌سرود.

ای کوه بابا، شانه‌های استوارم باش
هندوکش زخمی، دوباره اقتدارم باش
در پیشگاه هر چه مذور و تجاوزگر
ای سرزمین مادری، تو در کنارم باش
تا دست پنجابی شود کوتاه از این وادی
ای خامه آزادی ام، ذوالفقارم باش
تاک بریده، ای سرزمین سوخته، پایی
میخانه شو، پیمان شو، باغ و بهارم باش
تا کر شود گوش اجیر از حرف آزادی
حب الوطن تا لحظه مردن شعارم باش
روزی اگر من بر زمین خورم تو ای پرچم
بر جای من استاده بر روی مزارم باش
جای تمام بیدهای سر به زیر ای سرو
سر اده ام بانگ انال‌الحق، چوب دارم باش
معشوق من، ای آشنایم خسته گی هایت
وقتی که می‌ترسند از برجستگی هایت
سیب بدخشان و انار قندهارم باش
(بارور)

نماد پردازی

مقاومت‌گران، افزون بر امکانات مادی و ابزارهای ستیز، تقویت معنوی - فکری لازم دارد و سخت نیازمند رهبر، قاید و سرور دارد، چه بهتر از این که این قاید، شناخته شده باشد که در این حالت نمادی می‌شود برای شاعر پایدار، شکست سهمگین و سنگین نیروی اشغال‌گر اتحاد جماهیر شوروی در سرزمین توت و تلخان، همان پنجشیر در واقع نمادی گشت مر افغانستان را برای استقامت و ایستاده‌گی، شاعر نیروهای متجاوز پنجابی - پاکستانی را هوشدار می‌دهد به نتایج این اعمال، چنان‌که صخره صخره‌های این بوم، ندای تکبیر دارد و سرود مرگ می‌خواهد مر مهاجمان را؛ چنان‌که اینجا سرزمین پدري با تفنگ پدري، اینجا پنجشیر است.

به گوش صخره‌ی این‌جا ندای تکبیر است
شغال‌خانه نه، این‌جا کمین‌گه شیر است
هوای سلطه بر این قوم، روس در سر داشت
به روی تانگ تجاوز شکست تحریر است
تو با قفس به شکار عقاب آمده‌ای
و آسمان که بلند از محیط زنجیر است
به روی شانه‌ی دیوار ما تفنگ پدر
به دست کودک ما از نخست شمشیر است
به سینه، سینه‌ی اشغال‌گران در این وادی
نشان خنجر ما و نشانه‌ی تیر است
در این دیار به مزدور، مرگ می‌بخشدند
نماد سنگر آزادی‌ست، پنجشیر است
(بارور)

وقتی که آسمان خراسان سیاه شد
دیدم که تکستاره‌ی امید روشن است
دیدم که از چراغ تو در شام تیره‌گی
نوری بلند بود
دیدم که چشم‌های پُر از انتظار تو
در جست‌وجوی چشمک شمع ستاره‌هاست
تا بانگ روشنی بدمد در گلوی ما
ای سنگر مبارزه‌ی تیر در کمان

شک میکنی بر دین و بر حسن مسلمانی
حتی اگر هم عصر با پیغمبر باشی
گاهی به هذیان با خدا می جنگم و قهرم
خون می خوری وقتی خلاف باورت باشی
اما حقیقت ها همین بودند در تاریخ
شاهد به آواز سگان در منبرت باشی
سرباز، با این شعر پابوس تو خواهم بود
می خواستی روزی اگر در سنگرت باشی
این شعر را این درد را وقتی تو می فهمی
دور از وطن، دور از کنار مادر باشی
(بارور)

همانندی به آزادهگان گذشته

همانندی به آزادهگان گذشته، که درفش آزادهگی را سال ها قبل بر دوش کشیدند می تواند از ویژگی های شعر پایداری باشد؛ کاوه آهنگر در تاریخ خراسان قدیم آزاد مردی بود که برای آزادی مینش از دست ضحاک ماردوش، جامه رزم پوشید و ننشست تا آزادی مینش را بدست آورد. شاعر (صبور سیاست) مقاومتگران سرزمین خورشید را پور آن آزادمرد می داند که برای ستیز با نیروی متجاوز، سرود رزم می خوانند و جامه ستیز در تن دارند.

برای پور آهنگر
برای قوغ آتش دان
برای خو گرفته با دکان و مکتب و دالان
برای زین برزخ سه کنج
برای این مثلث کان برای زیستن تنگ است
برای وارث خورشید
برای واژه عنوان
برای تکی مسیرت انحنای کوچه ها باشد؟
برای این کهنژ، رو به سوی بی کرانی کن
که خفتن بهر تو در بستر پینه
به سان مردن الماس اندر تنگنای ششه ننگین است
(2: 16).

چشم و امید به آزادی

ستیز، مقاومت، پایداری، و نه گفتن در برابر متجاوز، برای این است که امیدی برای آزادی می بند شاعر، یعنی صحبت از ممکن شدن ها و ممکن بودن ها است، و آزادی از مقوله های ممکنات است. دست یابی به آن، پایداری می خواهد. بارور سرزمینش را، مقاومتگانش را از گلستان شدن، از رهایی باز اسارت، از آمدن شهامت و پایمردی، از هرزه های که به خس و هستی شان بر می گردد، از رخشندگی دوران بوعلی سینا و مولانا و جامی، از زاده شدن رستم ها، امید می دهد.

دوباره سبزتر از هر گلستان می شوی روزی
دوباره لعل در جان بدخشان می شوی روزی
شهامت، پایمردی، در حریمت باز می آید
صدایی از سرود رادمردان می شوی روزی
نمی روید دگر این هرزه خس های به پستی خو
سپاه سرو، از قامت درختان می شوی روزی
دوباره خانگی از بوعلی و بلخی و جامی
به سرمقصود رستم ها سمنگان می شوی روزی
تو هم ای دلبر بر سوگ خون خویشتن غمگین
رها از بندها و گل به دامن می شوی روزی
یکی ایران، یکی تاجک، یکی افغان ترا گوید
ولی ای سرزمین من خراسان می شوی روزی
(بارور)

همصدایی - یک صدایی برای آزادی

شاعر برای این آزادی، دعوت به همصدایی و یک صدایی با شعار آزادی می خواهد از دیار شمشاد بی صدایی را ننگ تاریخ می خواند و می داند.

بی صدایی ننگ تاریخ است، با فریاد باش
در محیط پست خویان، حضرت شمشاد باش

بارور به این باور است که شاد بودن، در زندگی جز زیر سایه آزادهگی نیست؛ اما این شاد بود قیمتی دارد بر وسعت گذشتن از دیو و دد، دیو و دد که در قالب انسان، متجاوز و مهاجم است بر حریم پاک میهنش.
مست بگنر از میان دیوهای ددمنش
زندگی را وقف بر آزادی کن، شاد باش

پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
برخاستی که ریشه ی سرو بلند را
معنی دهد قیام تو این بار نیز هم
برخاستی که رهرو آزادی ما
در تیرمراه های زمان گام نشکنند
تا تو صدای خسته ی یک سرزمین شوی
تا تو دوباره مهد پیام آوران صلح
تا تو دوباره مظهر فریادهای نه
تا تو سرود فتح پیام آوران شوی
تا تو محیط رویشی از راست قامتان
پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
من با کدام واژه، کدامین صدا ترا
در شعرهای خویش به فریاد آورم
شهنامه ها به قد بلندت نمی رسند
حماسه ها به پیش تو زانو شکسته اند
ای برتر از خیال من و شعر خسته ام
من با کدام قصه روایت کنم ترا
تا شمه یی شجاعت مردان راستین
تا گوشه یی شهامت کوه های با وقار
تا ذریه ی حکایت منصوریت شود
داری درون سینه ی تاریخ داستان
پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
تنها، ولی به قله ی پامیر مانده ای
تا هندوکش بلند بماند، بلندتر
بابا به چشم های تو امید بسته است
تا چشمک ستاره این آسمان شوی
ای وارث روایت بومسلم دگر
در شعله های کوره ی آهنگران تویی
باری دگر به صورت ضحاک ماردوش
از مشت های کوهی امروز ما بگو
تا با طلوع صبح تو نوری شود عیان
پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
در پیشگاه خنجر شان خون ما شوی
تا خاک را عزت بدهد لاله ی شهید
در گردن بلند بیجان طناب دار
تا مرگمان پیامد یک زندگی شود
شوق اناللق آمده از مغز استخوان
ای کربلای مانده جلوی یزیدیان
پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
جغرافیای کوچک و اما بزرگ من
امروز با روایت تو ملتی ست جمع
فریادهای خسته ی تاریخ را بخوان
امید تازه بی بدمان در فضای یاس
شریان خون به غیرت یک نسل تازه شو
تا سرکشی روایت فردای ما شود
آینده یی به مملکت بی ثبات شو
ما را ببر به فلسفه ی روح، ای تو جان
پنجشیر قهرمان، پنجشیر قهرمان
(بارور)

مهاجرت زده گی

وقتی جغرافیای زنده گی برای نفس کشیدن، برای زنده ماندن، برای رزمیدن، تنگ می شود، راهی جز مهاجرت نیست؛ راهی که می تواند دوباره با شور و شوق، با روح آزادی طلبی و آزادی خواهی، امیدبخشی، ندای سرزمین در بند کشیده بشود. مهاجرت گریز از ارزش ها نیست مر شاعر را، در واقع سنگر گرفتن از مکانی جغرافیایی دگر است؛ اما بارور هر چند که دور از دیار ش متواری داده شده، احساس وجود در کشورش را دارد؛ اما خسته، بی کشور، دلنتگ و اشکیار و کشورش را بدست مردمانی نامبارک می بیند.

در کشورت باشی ولی بی کشورت باشی
دلنتگ خاکی خانه و بام و در ات باشی
از دست مشتت بی مروت، مشت مندوران
دور از دیار خسته و بی باورت باشی
ساخت است وقتی یاد کابل در سرت آید
خونی به جای اشک ها در ساغرت باشی
قران فروشی میکند، ملا سیاست باز

هیچ دشتی بازتر از موی دلبر نیست، نیست!
تا بیفشانی به روی شانه‌هایش، باد باش

وطن مادر است، عشق است و معشوقه؛ اما برای رسیدن به دیار یار جز
فرهاد شدن و زدن تیشه پایداری بر بیشه متحجران میسر نیست.

عشق از هر چیز این دنیا ترا (شیرین‌تر) است
ای دل شوریده‌ی من تیشه‌ی فرهاد باش
رهایی از بند قفس تنگ اسارت و رسیدن به آزادی، را عدم تعلق و وابستگی
بر دشمن متجاوز میدانند و نفرین و ننگ باد برای برگ تحفه می‌دهد.

شرم بادا بر تعلق، ننگ بر وابستگی!
برشکن زنجیر و از بند قفس آزاد باش

داد ودهش و دادگری، رادی و جوان‌مردی و عیاری، در نگاه شاعر حق
خواستن است؛ چون کسی که دادگر باشد برای حق خویش مبارزه می‌کند و
همچنان گردن فراز می‌باشد.

حق بخواه تا خم نگردد گردنت پیش کسی
در فضای نابرابر راد باش و داد باش

بارو هم‌نسل‌های خودش را برای ایستاده‌گی فرا می‌خواند. می‌خواهد بگوید و
می‌گوید بیا از هم‌وطن، هم‌صدا و هم‌نوا باشیم و در برابر بی‌عدالتی، در برابر
توفان سهمگین و سرد تجاوز و هیله صیاد، هوشیار و مشت واحد باشیم.

می‌وزد توفان مایوسی و می‌لرزد ثبات
ای چنار ایستاده، ریشه‌ی بنیاد باش
از پُرات تیری برای کشتن‌ات آرستند
شاهبازا، هوشیار حیل‌ه‌ی صیاد باش!
این سر شوریده پیش کس نگردیده‌ست
گردن مغرور من، بر ضد استبداد باش!
راه‌رو بسیار دارد راه آزادی بیا
در مسیر صفحه‌ی امروز ما ایجاد باش
(بارور)

سبتم ستیزی

وقتی کشور در بی‌کشوری رو می‌آورد، بارور صدا می‌شود، در و پنجره
میهن را می‌کوبد برای مقاومت و شکل دادن به پایداری؛ استقامت، فرهاد
و اره‌گی و آزادی و آبادی.

باری دگر صدای نو ایجاد می‌کنیم
ای سر زمین خسته ترا شاد می‌کنیم
زانو نمی‌زنیم اگر غم شود چو کوه
دستان خویش تیشه فرهاد می‌کنیم
از یاد ما نمی‌روی، ای خاک آریا!
حتا ترا میان لحد یاد می‌کنیم
مانع بال ما مشو ای صاحب قفس
خود را از انحصار تو آزاد می‌کنیم
از نام عشق و حق و عدالت به پای دار
با صد گلو به پیش تو فریاد می‌کنیم
هر کس که رو به پستی و بی‌مایگی نهاد
در پیش او حکایت شمشاد می‌کنیم
با خاک و آب اگر نشود، میهن عزیز!
آخر ترا ز خون خود آباد می‌کنیم
(بارور)

سبتم ستیزی تنها با قیام و ایستاد شدن، نمی‌شود. کسی باید تا رهبری کند و
رهبری ویژه‌گی‌های رهبریت، قیام و پایداری، کاج بودن، معنی زبونی،
تاریخ و هستی ملت‌ش را بداند.

دقیق یاد بگیری امام‌بودن را
به گام خویش بفهمان قیام‌بودن را
مباد مثل زبونان به پستی رو آری
به کاج‌ها برسانی دوام‌بودن را
هنوز روزنه‌ی از چراغ می‌بینم
سحر بی‌اور و نه باش شام‌بودن را
هنوز هندوکش سر بلند پابرجاست
به صخره‌هاش نوشتن مدام‌بودن را
بخوان به خاک شهیدان خفته در سنگر

سرود خاطر در انتقام‌بودن را
وثیقه‌های بزرگ رهایی‌یافته‌گان
نکرده‌اند حکایت غلام‌بودن را
عقاب زخمی کوه‌های خسته‌ی پامیر
جفا و ننگ شماریم رام‌بودن را
امید ماست به سوی تو پیشوای جوان
که ارث برده‌ای امروز امام‌بودن را
(بارور)

تقدیس ارزش‌ها

مقوله "شعر پایداری" از مقوله‌های است که ساحت وسیع از قلمرو معنی را در
برگیر است و مفهوم ایست بزرگ‌تر از آنچه شناخته شده است در حقیقت از
واژه‌های فرازمانی و فرامکانی است. قداست این واژه در قدیست معنی آن
است که ارایه می‌دارد. در این معنی‌ها ارزش‌های است که هویت بخش است
برای جامعه، هر چند از پیدایش صورت ظاهر آن دیر سالی است؛ اما به مفهوم
معنی آن و گستردگی حوزه قلمرو آن، از بدو انسان هستی داشته و پدیدار
بوده و هراز گاهی در برابر تجاوز در حریم ارزش‌ها به صورت‌های زبان
اعتراض گشوده است.

هویت خراسانی به‌ویژه زبان هر چند وسیله افهام و تفهیم است؛ اما هویت
بخش، شناخت ساز و آیین تمام نمای هستی این خطه است به وسعت شاننامه،
مثنوی، و به عظمت سعدی و حافظ و عطار و دگر بزرگان؛ از این جهت
ارزشی دارد بس عظیم؛ هرزگاهی عده‌ی کوتاه اندیشان در قلمرو پارسی -
ارزش پارسی زبان و میراث دار فرهنگ و تمدن غنی جهانی، جولان بی
خردی می‌دهند. و این مفهومی می‌شود برای شاعر تا در برابر این تجاوز
ایستاده و مانع گسترش آن بشود.

بارور آرزوی آزادی، تازگی و بازیابی هویت خراسانی است و امید می‌دهد
و نوید، که روزی آن گلستان سبز، شهامت و پای‌مردی، صدای رادمان،
سپاه‌سرو، نشیمن‌گاه بوعلی سینا و جامی و مولوی و رستم سمنگانی،
سرزمین می‌شود برای اتباع آن به وسعت حیات خراسان؛ سرزمین که حالیا
به سه جغرافیایی سیاسی حضور شگوفان و ریشه در بیشه آن کهن شمشاد
دارد، افغانستان، ایران و تاجیکستان.

دوباره سبتر از هر گلستان می‌شوی روزی
دوباره لعل در جان بدخشان می‌شوی روزی
شهامت، پای‌مردی، در حریمت باز می‌آید
صدایی از سرود رادمان می‌شوی روزی
نمی‌روید دگر این هرزه‌خس‌های به پستی خو
سپاه‌سرو، از قامت‌درختان می‌شوی روزی
دوباره خانه‌ی از بوعلی و بلخی و جامی
به سرمقصد رستم‌ها سمنگان می‌شوی روزی
تو هم ای دلبر بر سوگ خون خویشتن غمگین
رها از بندها و گل به دامان می‌شوی روزی
یکی ایران، یکی تاجک، یکی افغان ترا گوید
ولی ای سرزمین من خراسان می‌شوی روزی
(بارور)

فارسی، دری و تاجیکی خواندن یک زبان واحد؛ نیز از آن دست ارزش‌های
است که بعضا با برنامه ریزی دقیق با شمایل ناخردی، بر این عظیم ارزش،
علم ستیز و تجاوز می‌افرازند.

لهجه‌ام دُرّ دری اما زبانم پارسی‌ست
روح من شهنامه است و جسم و جانم پارسی‌ست
از تبار رستم و از زادگاه آرشام
تیرهایم واژگان است و کمانم پارسی‌ست
این زبان واحد، این پهنای فرهنگ سترگ
این جنون عشق در خون رگام، پارسی‌ست
این زبان رودکی و مولوی و حافظ است
گنگ اگر من خواب دیدم، ترجمانم پارسی‌ست
دوست دارم مولوی‌وار این زبان شمس را
این زبان شعر و منطق در دهانم پارسی‌ست
هر کجا در من نهال دوستی بنشاندند
باغ صلح و آشتی‌ام، باغبانم پارسی‌ست
می‌روم از فرش تا عرش خدا بی‌واسطه
راه‌پیمای سلوگم، نردبانم پارسی‌ست
از اهورا مانده این آواز در گوش زمان:
من خدای مهرم و پیغمبرانم پارسی‌ست
شوق پرواز است در من بی‌کران در بی‌کران

کفتر آزادگی‌ام، آسمانم پارسی‌ست (بارور)

این زبان، زبان مولوی، شاملو، نیما، حافظ، بوعلی سینای بلخی، رستم، شه‌نامه فردوسی خراسانی، بیدل، اقبال و مالانا غالب است؛ مگر میان زبان اینان اختلافی است؟ نه؛ مگر ما وقتی سرود شعرای خویش را از مرزبندی‌های جغرافیایی سیاسی می‌خوانیم. اختلافی در درک و خوانش می‌بینیم؟ نه؛ پس چشم خرد بین و سر با خرد در کار است که این تفاوت را ببیند؛ اما وقتی جفیدن از اختلاف منشأ، منبع و عدم وحدت آن در میان می‌آید. چنان می‌نمایاند که اشخاصی با دید غرض‌آلود از روی نابخردی، کوتاه‌نگری و بی‌سوادی است.

ما سرود رودکی و شعر مولاناستیم
همصدای شاملو، هم‌سنگر نیماستیم
پافشاری بر جدایی، مرزبندی ابله‌بست
حافظیم و لایقیم و بوعلی سیناستیم
اصل مان شه‌نامه و هویت مان پارسیست
رستم فرهنگ در کاخ بلندی هاستیم
هیچ درزی، هیچ مرزی، نیست دیگر می‌رویم
تا رسیدن، جاده ایم و منزلیم و پاستیم
موج این دریا پر از گوهر پر از فرزانه‌گیست
بیدل و اقبال و غالب، یکدل و یکجاستیم
بین ما از چه به نام "تو" و "او" خط می‌کشی
با وجود این که می‌دانی، "من" و "او" "ما"ستیم
(بارور)

تکریم انقلابیون

با در نظر داشت ابیات زیرین، از نقطه نظر زمان سرایش و هستی شعر، در می‌یابیم که شاعر دقیقاً چه مسأله‌ی را توصیف می‌کند. آزادی؛ سرزمین آزادش را از دست داده است. سرزمینی که با شلاق استبداد بیگانه و متجاوز بر مردم‌اش می‌کوبد. چه مردمی؛ دیار یاران، سرزمین توت و تلخان، سرزمین آب‌های خروشان، دیار مهوشان، نشیمن‌گاه بلبل، تفرج‌گاه افغان‌ستان در بهاران.

باری کمین‌گاه شیران و عقابان، آسمان بلند دور از دسترس زنجیر، سلطه ناپذیر، شکست دهنده‌گان نیروی به وسعت جماهیر شوروی، صفت‌های است که برای مردمان پنجشیر داده می‌شود شاعر با توصیف مقاومت‌گران پنجشیر، در واقع تکریم و احترام می‌دارد.

به گوش صخره‌ی این‌جا ندای تکبیر است
شغال‌خانه نه، این‌جا کمین‌گاه شیر است
هوای سلطه بر این قوم، روس در سر داشت
به روی تانگ تجاوز شکست تحریر است
تو با قفس به شکار عقاب آمده‌ای
و آسمان که بلند از محیط زنجیر است
به روی شانه‌ی دیوار ما تفنگ پدر
به دست کودک ما از نخست شمشیر است
به سینه، سینه‌ی اشغال‌گران در این وادی
نشان خنجر ما و نشانه‌ی تیر است
در این دیار به مزدور، مرگ می‌بخشند
نماد سنگر آزادی‌ست، پنجشیر است
(بارور)

ستیز با متجاوز

ستیز در نفس خویش و به صورت کاربری خویش قداستی نمی‌تواند یابد؛ اما ستیز به مفهوم "دفاع" از ارزش‌ها، نوامیس و خاک، معنی و مفهوم دیگری از آن می‌آید و صورت کمال می‌بخشد ستیز را و می‌شود "جنگ مقدس" و صورت بهتر آن را می‌شود "دفاع مقدس" دانست. شعری که از این خامه دست می‌دهد شعر بیست مقدس و خرد را پسندیده می‌آید.

در محنت جانگاہ ما انده می‌میرد
یک سنگ نه، یک‌صخره نه یک کوه می‌میرد
از بس که زجر بی‌شمار و زخم بسیار است
جان می‌دمد روی لبان و روح می‌میرد
در هر وجب چاهی‌ست پُر از حیل‌های شغاد
با خنجر کین، رستم نسته می‌میرد
این داغ، داغ لاله و مرگ درختان است
آتش گرفته جنگل و انبوه می‌میرد
آیینه از زخم جوان‌مرگی ترک برداشت

آهم درون سینه‌ی مجروح می‌میرد
(بارور)

هرکه خائن شد برای خاک، بر دارش کنید
هرکه پا کج ماند، با شمشیر اخطارش کنید
آبروی سرزمین، در آزمون دیگر است
جان فدای کابل و هلمند و فرخارش کنید
بلخ مولانای ما و غزنه‌ی محمودهاست
آن‌که خواب سلطه بر ما دیده بیدارش کنید
در حرم خانه هر بیگانه پای پیش کرد
با غرور تیغ در هنگامه مردارش کنید
نعره‌ی آزادی دارم به گوش هندوکش
صخره‌ها در سنگر پامیر تکرارش کنید
مرگ بهتر باشد از ذلت، انال‌حق‌خوان بمان
دار اگر آورده، با لب‌خند اقرارش کنید
پرچم تاریخ را، با دست جان باید گرفت
زینت یک سرزمین و تاج کهنسارش کنید
جاهل از منطق نمی‌داند، دهانش را یکوب
تا شود آدم به زور خویش و ادارش کنید
هرکه خود را کم زند در پیش دشمن، مرده‌باد
هرکه بسیار است در این خاک، بسیارش کنید
(بارور)

شانه کن شانه اگر کهنه‌تفنگی‌ست رفیق
باش آماده که هنگامه‌ی جنگی‌ست رفیق
می‌خورد بار دگر پوز اجبران در خاک
در تن بازوی ما روح ملنگی‌ست رفیق
مگذاریم که پرچم شود از باد جدا
که به یادآور موهای فشنگی‌ست رفیق
باید از خانه‌ی خود باز حفاظت بکنیم
در فلاخن اگر تکه‌ی سنگی‌ست رفیق
بی‌تفاوت مشو از محنت جنگل دیگر
آهویی باز به چنگال پلنگی‌ست رفیق
قطره‌ی خون شهیدان و وطن‌خواهان است
بر رخ لاله اگر آمده رنگی‌ست رفیق
سنگری باز به هندوکش مغرور بساز
شانه کن شانه اگر کهنه‌تفنگی‌ست رفیق
(بارور)

وحدت طلبی

"قوت ما در وحدت ماست"، "زور ملت زور خداوند است" این دو سخن با بار معنایی وسیع از مقوله‌های بزرگان و شناخته شده و معرف است. که محصول وحدت است.

بارور روشن‌فکرانه بر ضد تاریخ استبداد، راهی میدان می‌شود و می‌ایستاد و بانگ وحدت می‌دهد، و می‌گوید کشته شدن به نام‌های تاجک، پشتون، هزاره و ازبیک، تا چه زمانی باید ادامه یابد، امروز هزاره، فردا پشتون و دیروز تاجیک؛ مگر زمان وحدت و همدلی فرانسیده است؛ مگر عشق غریب گشته است؛ مگر قناری باید سرود مرثیه بخواند؛ مگر بلبل برای عزا است؛ نه عشق می‌باید و باید؛ وحدت می‌شاید و شاید و باید؛ چنان‌که لازمه خاک خسته، خاک ویران، خاک داغ‌دار، میهن بی‌مرهم و بیمار است.

او صدای وحدت طلبی علیه دشمن مشترک این ملت و این خطه می‌شود. سوگواری، داغ داری، جاری شدن مرگ، سر بریدن‌های قناری، چهره‌های خونین، بیماری ملت و میهن، محصول دو علت است عدم وحدت و عدم درست اندیشی در گزینش رهبری ملت و میهن.

سخن از ما و من؛ باید ما بشود، سخن از هزاره و تاجک و پشتو "ما" بشود؛ هم‌گوارگی، هم‌میهنی، همدینی، هم‌سخنی بود، هم‌زبانی بشود، هم‌صدایی بشود، برای وصلت به دریا و جیحون از قطره بودن باید گذشت، باید گذشت از ماضی و آینده، اکنون باید شد و وحدت اختیار باید تا سبز و جاویدان ماند.

چهره‌ها از خون انسان‌ها اناری تا به کی؟
خون ما در جاده‌های مرگ جاری تا به کی؟
شهر از سلاح‌ها مملوست، ای عشق غریب
زیر تیغ کینه سرهای قناری تا به کی؟
روز، مرثیه به بلبل، شب، عزا بر مرگ گل
باغ درگیر تبرها، سوگواری تا به کی؟
بر تن بیمار میهن هیچ کس مرهم نماند

خاک خسته، خاک ویران، داغ‌داری تا به کی؟
 از شکست خون ما تصویر می‌گیرد غروب
 ای فلک آخر تو هم شرمی نداری، تا به کی؟
 شاخه‌ی افتاده دور از شانه‌ی کاج بلند
 از تیرها مانده بر دوش سوار تا به کی؟
 گرگ را چوپان گرفتن از شعور گله نیست
 پنبه را نزدیک آتش می‌گذاری تا به کی؟
 پاسخ دشمن فقط یک مشت، مشت و وحدت است
 بامیانی! فاریابی! قندهاری! تا به کی؟
 (بارور)

از یک نژاد و رنگ نه از یک سیاره‌ایم
 انسان به خویش آ که ز یک گاهوارایم
 بگذار زندگی شود از مرگ بیش‌تر
 زندانیان بسته به زنجیر قاره‌ایم
 نشتر مزین به پیکر زخم پُر آه ما
 از سینه‌ی دو شق شده چون درد پاره‌ایم
 دوزخ هم از شکنجه‌ی ما خسته گشته است
 قربانی گناه کدامین کفارایم
 با آنکه کشته‌ای چو خزان‌ها جوانه را
 در فکر باز رستن و سبز دوباره‌ایم
 تو در حجاب چشم زنانه، سیاه‌کیش
 ما در حریم شانه‌ی او گوشواره‌ایم
 ای شب از امتداد تو صبحی رسیدنیست
 در آسمان تیره‌ی کابل ستاره‌ایم
 در سنگ قبر قوم ندارند مردگان
 انسان‌تبار سوخته‌ی این شراره‌ایم
 دست تو سرخ، چهره‌ی من سرخ، شهر سرخ
 از خون به سینمای جهان جشن‌واره‌ایم
 با مرگ هم دگر پس از این کم نمی‌شویم
 پشتون و ترک و تاجیک (از این پس هزاره) ایم
 (بارور)

باز شو از دل یک قطره که جیحون باشیم
 بگذر از ماضی و آینده که اکنون باشیم
 سنگ‌ها را بکش از سینه، شکستن کافیتست
 که در آیینی دل ساکن و مصنون باشیم
 جنگ بین دگران و من و تو سربازیم
 همتی کن که از این غایله بیرون باشیم
 فرصتی آمده تا عشق بورزیم به هم
 و به پاس دل لیلانده مجنون باشیم
 کاج می‌میرد و شمشاد فرو می‌ریزد
 در دل لاله اگر دشت پُر از خون باشیم
 به زبان خودت ای یار به تو (مینه لرم)
 تا به کی در گرو تاجیک و پشتون باشیم
 (بارور)

پیش از آنکه من و تو رهرو و رهبر باشیم
 باید از اصل و اساسات برابر باشیم
 صف ببندید که زنجیر شود حلقه‌ی ما
 برنگردید اگر سینه و خنجر باشیم
 به قدم‌های فرومانده بلندی آرید
 تا که بیداری هندوکش دیگر باشیم
 آخرین مکتب انسان به‌خدا - آزادیست
 دل قوی‌دار که بر ضد ستمگر باشیم
 بگذر از ما و منی تا من و تو (ما) تشویم
 کی سزاروار به پامیر دلاور باشیم
 دست آلوده‌ی بیگانه از این خاک به‌دور
 شاه باشی تو و ما خیر قلندر باشیم
 دامن قوم گرفتیم و دم رنگ و نژاد
 بعد از این پیش بیا تا که برادر باشیم
 وقتی اینان همه بازچه‌ی یک شطرنج‌اند
 پس چرا ما و تو سرباز دو سنگر باشیم؟
 (بارور)

شعر پایداری از گونه‌های اعتراض است در برابر استبداد و جور زمان،
 اعتراض بر ارزش‌های که دارد از بین می‌رود.
 بارور از این دست شاعر است، او روح بلند اعتراض است، اعتراض دارد
 بر ارزش‌های که تاریخی به وسعت تاریخ دارد و ارزشی به وسعت انسان،
 انسان این سرزمین؛ اما شاهد می‌شود که چگونه آنرا ناکسان متجاوز، از بین
 می‌برد.
 بارور آگاهانه و روشن‌فکرانه، می‌ایستد، مبارزه می‌کند، ابزار مبارزه او،
 سخن اوست، سخنی از جنس آگاهی، اعتراض، پرخاش، خرد، ارزش و
 خون، خرد و ارزشی و خونی که آن روزها ارزشی ندارد برای متجاوزین، و
 پیوسته در صدد نابودی آن کمر همت بستند.
 پایداری، مبارزه و ایستادگی و نه گفتن در سرشت و سرنوشت شعر بارور
 هم‌چون خون فوران دارد و هر دم، هستی می‌باید و قوی‌تر می‌شود و فراتر
 می‌رود تا مرزهای نوی را در نوردد.

Characteristics of Resistance poetry in Modern poetry of Afghanistan (in Najeeb Barwar poetry)

Abdul saboor salih

And Mirwais Shamal

Academic Member of Kabul Education University.

Abstract

Poetry is a form of protest against tyranny and the passage of time, the protest against the values disappears.

Barwar is such a poet, he is a high spirit of protest. He protests against the values that have background as vast as history and a value as vast as man, the man of this land; but he witnesses how the aggressor Naxan destroys it.

Barwar consciously and intellectually, stands, and fights. The tool of his struggle is his word, word of the type of consciousness, protest, aggression, wisdom, value and blood. Wisdom and value and blood that has no value those days for the aggressors, and constantly they try to destroy them.

Perseverance, struggle, endurance, and saying "no" exist in nature and destiny of Barwar's poetry like an eruption of blood. And every time, he becomes stronger and goes beyond to cross new frontiers.

Key words: Najeeb Barwar, Resistance poetry, Modern poetry of Afghanistan

سرچشمه‌ها

1. اسماعیل، رضا. (1383). هشت یادداشت کوتاه در باره ادبیات مقاومت و پایداری. مجله شعر (نشریه حوزه هنری) شماره 33، شماره اول.
2. پرتو نادری، نصرالله. (1399). شعر پایداری و چگونه گی آن در افغانستان. کابل: انتشارات: سعید.
3. پشت دار، علی محمد. (1393). ادب پایداری و شعر فارسی و مبانی عقیدتی آن در اسلام. فصل‌نامه ادبیات پایداری (نشریه دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان). دوره ششم، شماره دهم.
4. صرفی، محمد رضا. (1393). گسترده ادبیات پایداری. فصلنامه ادبیات پایداری (نشریه دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، دوره ششم، شماره دهم.
5. سنگری، محمد رضا. (1383). ادبیات پایداری. مجله شعر (نشریه حوزه هنری). شماره 39، تهران.
6. کیانی، حسین و سید فضل الله میرقادی. (1388). شهید وجانباز در شعر ابراهیم طوقان شاعر مقاومت فلسطین.
7. فقیری، نصیر احمد آرین. (1393). گل سوری (نقد و بررسی صورت و معنای شعر شعر عبدالقهار عاصی). کابل: انتشارات فرهنگ.
8. مجیدی، حسن. (1390 و 1391). ادبیات مقاومت و فلسفه‌ی پیدایش مقاومت در کشور های اسلامی تحت اشغال. فصلنامه ادبیات پایداری (نشریه دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، دوره ششم، شماره پنجم و ششم.
9. مدرسی، فاطمه و فرشته رستمی. (1393). جلوه های ادبیات پایداری در سروده های فرخی یزدی. فصلنامه ادبیات پایداری (نشریه دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، دوره ششم، شماره دهم.